



Natural Properties in Ethics with an Emphasis on Shafer-Landau's Theory

Hassan Heshmati*

Muhammad Legenhausen**

Hassan Miandari***

Received: 13/05/2018 | Accepted: 16/09/2018

Abstract

Various criteria for the natural/non-natural distinction have been suggested in metaethics. Shafer-Landau first claimed that natural properties are properties that are used in scientific disciplines. But firstly, this definition is not comprehensive, and secondly it is ambiguous; according to the second criterion, two lists must be prepared; the first list includes terms that most people consider to be natural. The terms that are not included in the first list, are transferred to the list of non-natural terms. I argue, however, that this criterion also does not help in distinguishing natural properties from non-natural ones. If we wish to maintain Shafer-Landau's view, we can find a criterion for natural properties using normative ethics. For example, by accepting Kant's principle of humanity as a non-natural reality, those descriptive properties that follow from this principle can be the foundational properties for moral properties. But by presenting a serious criticism on Shafer-Landau's metaethics and accepting views that are invulnerable to this critique, a criterion for the distinction of natural/non-natural in meta-ethics can be found. One of these views is Fitzpatrick's view, according to which many of the aspects of the world that are empirically investigable are also inherently value-laden. Therefore, the world of human experience is a dual-aspect world. One of these aspects is natural and the other is non-natural.

Key words

natural, non-natural, ethics, science, empirical.

* Ph. D student of Philosophy of Ethics, University of Qom (Corresponding author) | h.heshmati@gmail.com

** Professor of Philosophy, Imam Khomeini Educational Research Institute | legenhausen@gmail.com.

*** Associate Professor of Philosophy, Iranian Institute of Philosophy | miandari@yahoo.com



ویژگی‌های طبیعی در اخلاق با تأکید بر نظریه شیفر-لندتو

حسن حشمتی *

محمد لگنهاوزن **

حسن میاننداری ***

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۲۳ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۲۵

چکیده

معیارهای مختلفی برای تمایز طبیعی و ناطیعی در فرا اخلاق ارائه شده است. شیفر-لندتو ابتدا ادعا می‌کند که ویژگی‌های طبیعی آن دسته از ویژگی‌ها هستند که در رشته‌های علمی بکار می‌روند، ولی این تعریف، اولاً جامع نیست و ثانیاً دارای ابهام است. بر اساس معیار دوم وی، باید دو فهرست تهیه شود. نخستین فهرست شامل واژه‌هایی است که اکثر افراد، آن‌ها را طبیعی می‌دانند. واژه‌هایی که در فهرست اول جای نمی‌گیرند، به فهرست واژه‌های ناطیعی منتقل می‌شوند. این معیار نیز کمکی به تشخیص امور طبیعی از ناطیعی نمی‌کند. اگر بخواهیم دیدگاه شیفر-لندتو را حفظ کنیم، با کمک اخلاق هنجاری می‌توان معیاری برای ویژگی‌های طبیعی یافت. مثلاً با پذیرش «اصل انسانیت» کانت به عنوان یک واقعیت ناطیعی، آن دسته از ویژگی‌های توصیفی که مصداق رعایت این اصل هستند، می‌توانند ویژگی‌های پایه برای ویژگی‌های اخلاقی باشند، ولی با اقامه یک نقد جدی به فرا اخلاق شیفر-لندتو و پذیرش دیدگاه‌هایی که از این نقد مصون‌اند، می‌توان معیاری برای تمایز طبیعی و ناطیعی در فرا اخلاق یافت. یکی از این دیدگاه‌ها، دیدگاه فیتزپاتریک است که بر اساس آن بسیاری از جنبه‌های جهان که قابل تحقیق تجربی هستند، ذاتاً لبریز از هنجار نیز هستند. از این رو، جهان تجارب انسانی، جهانی دو جنبه‌ای است؛ یکی از این جنبه‌ها طبیعی و دیگری ناطیعی است.

کلیدواژه‌ها

طبیعی، ناطیعی، اخلاق، علم، تجربی.

* دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق دانشگاه قم (نویسنده مسئول) | h.heshmati@gmail.com

** استاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) | legenhausen@gmail.com

*** دانشیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران | miandari@yahoo.com

۱. مقدمه

برخی معتقدند که ارزش‌های اخلاقی به کلی از واقعیات تجربی که ما در زندگی روزمره خود آن‌ها را تجربه می‌کنیم، متفاوت‌اند. سه نحوه مواجهه با این پدیده قابل تصور است. راه اول آن است که (مانند حذف‌گرایان) ادعا کنیم که تنها جهان طبیعی وجود دارد و چیزی به نام ارزش‌های اخلاقی یا حقایق اخلاقی وجود ندارد. اگر این راه را انتخاب نکنیم و به وجود حقایق اخلاقی معتقد باشیم، دو راه پیش‌رو داریم: یا این‌که (مانند طبیعی‌گرایان) باور به ارزش‌های اخلاقی را کنار نگذاریم، ولی از آن راززدایی کنیم و واقعیات اخلاقی را نوعی از واقعیات علمی بدانیم که از روش مشابه با واقعیات علمی قابل کشف است و یا این‌که ارزش‌های اخلاقی را متفاوت از واقعیات علمی بدانیم و آن‌ها را به‌عنوان مقوله‌ای بی‌تا^۱ وارد هستی‌شناسی خود کنیم.

شیفر-لندئو^۲ یکی از شناخته‌شده‌ترین مدافعین معاصر ناطبعی‌گرایی^۳، خود را متعلق به دسته سوم می‌داند و اعلام می‌کند که نظر او با طبیعی‌گرایان و به‌ویژه طبیعی‌گرایان کلاسیک که تقلیل‌گرا هستند، اختلاف دارد (Shafer-Landau, 2003, pp. 66-67). اختلاف نظر بین طبیعی‌گرایان و ناطبعی‌گرایان به مسائل مختلفی انجامیده است، ولی یکی از مهم‌ترین و «شاید آزاردهنده‌ترین»، مسائل ناطبعی‌گرایی، یافتن راهی برای ایجاد تمایز بین ویژگی‌های طبیعی و ناطبعی است (Ridge, 2014). این نوشتار به معرفی و بررسی برخی دیدگاه‌های موجود در این موضوع، با تمرکز بر دیدگاه شیفر-لندئو، می‌پردازد.

۲. رویکردهای مختلف به ویژگی‌های طبیعی

در تمایز بین ویژگی‌های طبیعی و ناطبعی، فیلسوفان اخلاق، جنبه سلبی ویژگی ناطبعی را با استفاده از ویژگی طبیعی تعریف می‌کنند: ویژگی ناطبعی عبارتست از نوعی ویژگی که در دسته ویژگی‌های طبیعی نمی‌گنجد. از این‌رو، برای تمایز ویژگی طبیعی و ناطبعی، لازم است که تعریفی از ویژگی طبیعی به دست دهیم. ویژگی‌های طبیعی با رویکردهای مختلفی تعریف شده است. بر اساس تقسیم‌بندی کوپ، این رویکردها را می‌توان به چهار دسته کلی تقسیم کرد. او این دیدگاه‌ها را مطرح و نقد کرده و تنها تقریری از دسته چهارم را پذیرفته است. دسته اول، رویکرد تقلیل‌گرایانه

1. sui generis

2. Shafer-Landau

3. non-naturalism

یا رابطه‌ای است. در این رویکرد، مجموعه‌ای از ویژگی‌ها تعریف می‌شود و فرض می‌شود که طبیعی بودن این ویژگی‌ها محل مناقشه نیست و شرط این که ویژگی‌های دیگر نیز ویژگی طبیعی قلمداد شوند، داشتن نوعی ارتباط مناسب با این دسته از ویژگی‌ها دانسته می‌شود؛ این ویژگی‌ها «ویژگی‌های پایه» نام دارند. ویژگی‌های مورد بحث در فیزیک و زیست‌شناسی، نمونه‌هایی از ویژگی‌های پایه هستند. رویکرد تقلیل‌گرا، رابطه بین ویژگی‌های اخلاقی و ویژگی‌های طبیعی پایه را تقلیل می‌داند. طرفداران این رویکرد، معتقدند که هر ویژگی که قابل تقلیل به ویژگی‌های پایه باشد، می‌تواند ویژگی طبیعی تلقی شود، ولی همه انواع رویکرد رابطه‌ای تقلیل‌گرا نیستند. این انواع از رویکرد رابطه‌ای، رابطه بین ویژگی‌های اخلاقی و ویژگی‌های طبیعی پایه را رابطه‌ای متافیزیکی، مثل عروض^۱ می‌دانند. رابطه عروض معمولاً بین دو دسته از ویژگی‌ها مطرح می‌شود. این رابطه، بیانگر الگویی از تغییر هماهنگ بین دسته‌هایی از ویژگی‌هاست (McPherson, 2015b). مجموعه ویژگی‌های «الف» تنها در صورتی بر مجموعه «ب» عارض می‌شوند که هیچ دو چیزی نتوانند در ویژگی‌های «الف» متفاوت باشند، مگر آن که در ویژگی‌های «ب» با یک‌دیگر متفاوت باشند. نکته شایان‌ذکر درباره این رابطه آن است که لازمه عروض «الف» بر «ب» آن نیست که «ب» دارای تقدم هستی‌شناختی بر «الف» باشد (McLaughlin & Karen, 2014).

اشکال جدی این رویکردها این است که اصلاً تعیین نمی‌کنند که چه چیزی یک ویژگی را به ویژگی طبیعی تبدیل می‌کند. طبیعی بودن ویژگی‌های اخلاقی به انتخاب قبلی ویژگی‌های طبیعی پایه وابسته است، ولی طبیعی بودن ویژگی‌های طبیعی پایه، خود مستلزم آن است که توضیح و معیاری برای تمیز بین طبیعی و ناطبیعی وجود داشته باشد. اگر ما واجد چنین معیاری باشیم، می‌توانیم آنرا مستقیماً درباره ویژگی‌های اخلاقی به کار گیریم. از این رو، اصلاً نیازی به معرفی ویژگی‌های اخلاقی بر اساس ویژگی‌های پایه نخواهیم داشت و اگر چنین معیاری وجود نداشته باشد، راهی برای یافتن ویژگی‌های پایه نیز وجود ندارد.

دسته دوم، رویکرد اشاره‌ای^۲ است. در این رویکرد سعی می‌شود ویژگی‌های طبیعی، بر اساس اشیای طبیعی اطراف ما تعریف شود. در این رویکرد، نمونه‌هایی از اشیای عادی، مثل میز، کوه و امثال آن‌ها در نظر گرفته می‌شود و سپس گفته می‌شود که ویژگی‌های طبیعی، ویژگی‌هایی هستند

1. supervenience

2. ostensive definition

که برای داشتن «توضیحی کامل» از اشیائی نظیر آنها، بدان‌ها نیاز داریم. اشکال این تعریف آن است که حتی یک ناطیعی گرا نیز می‌تواند تأکید کند که داشتن «توضیح کاملی» از اشیای عادی باید شامل ویژگی‌های اخلاقی باشد؛ مثلاً بخشنده بودن، می‌تواند بخشی از توضیح کامل خورشید باشد، یا شاید باوقار بودن را بتوان به کوه نسبت داد. ممکن است طبیعی‌گرایان تأکید کنند که منظور آن‌ها از توضیح کامل، «توضیح کامل طبیعی» است، ولی بار مسئله از دوش آن‌ها برداشته نمی‌شود و به ایده «توضیح طبیعی» منتقل می‌شود. آنان باید معیاری برای متمایز کردن توضیح طبیعی از دیگر انواع توضیح پیدا کنند. ممکن است طبیعی‌گرایان ادعا کنند که منظور آن‌ها از توضیح طبیعی، توضیح علمی است. در این صورت، می‌توان جهان طبیعی را جهانی دانست که در علم مطالعه می‌شود. این تعریف، چنان‌که در ادامه توضیح داده خواهد شد، یک رویکرد معرفت‌شناختی است. بدین ترتیب، دیگر نیازی به تعریف اشاره‌ای ویژگی‌های طبیعی نیست.

دسته سوم ویژگی طبیعی را با متافیزیک تعریف می‌کنند. در این چارچوب، حداقل چهار پیشنهاد وجود دارد. اول آن‌که ویژگی‌های طبیعی چیزی هستند که «مشخصات توصیفی» یا «ویژگی‌های واقعی» نامیده می‌شوند. بر اساس این تعریف، مثلاً، یک شخص را بر اساس برخی از ویژگی‌های طبیعی، به‌عنوان یک شخص خوب، در معنای متعارف کلمه، توصیف می‌کنیم. این تعریف، بیش از همه، توسط هر (Hare, 1952, pp. 145-147, 154-155) تشریح و نقد شده است. هر می‌گوید که برای قضاوت درباره‌ی خوبی یک شخص، مشخصات توصیفی کافی نیستند، بلکه مشخصات توصیفی (به‌عنوان صغرای استدلال)، به‌علاوه استانداردهایی برای خوبی (به‌عنوان کبرای استدلال) خوبی یک شخص را نتیجه می‌دهند. مثلاً اگر یک کشیش، یک فرد را متصف به خوبی کرد، حضور مستمر او در برنامه‌های یکشنبه کلیسا (مشخصه‌ی توصیفی) و وجود این استاندارد در ذهن کشیش که «در برنامه‌های یکشنبه کلیسا حضور مستمر داشته باش»، به این اتصاف منجر شده است. طبیعی‌گرایان، مشخصات توصیفی آن شخص را با ویژگی طبیعی یکی می‌دانند. به‌عنوان مثال دیگر، ممکن است مادر ترزا را، به‌عنوان یک انسان خوب و فردی دلسوز توصیف کنیم. این دلسوزی، یکی از مشخصات توصیفی یا ویژگی‌های واقعی است. در این حالت ویژگی طبیعی خوبی، متشکل از مشخصه واقعی یا توصیفی دلسوزی است، ولی ناطیعی‌گرایان نیز می‌توانند وجود مشخصات توصیفی برای خوبی را بپذیرند. آنان نیز می‌پذیرند که خوبی مادر ترزا دارای مؤلفه‌ای از مشخصات توصیفی است. از این رو، تعریف ارائه‌شده برای ویژگی طبیعی، نمی‌تواند تفاوت بین

طبیعی‌گرایان و ناطیعی‌گرایان را نشان دهد. در نتیجه، این تعریف نمی‌تواند تعریف مناسبی باشد. دوم آن‌که ویژگی‌های طبیعی ویژگی‌هایی هستند که دارای تأثیر علی هستند. مثلاً ویژگی دارای جرم بودن، علت جاذبه است؛ این تعریف دو مشکل دارد: اول آن‌که نمی‌توان فرض کرد که نظام‌های طبیعی، علی هستند؛ زیرا بر اساس برخی از نظریه‌ها، مانند برخی از تقریرهای مکانیک کوانتم، در بنیادین‌ترین سطح واقعیت طبیعی، علیت وجود ندارد. این‌که این ادعا درست است یا نه، یک مسئله تجربی است. دوم آن‌که بسیاری از مردم برای امور فراطبیعی نیز شأن علی قائلند. مثلاً معتقدند که خدا علت وجود جهان است، ولی نمی‌توان چنین دیدگاهی را دیدگاهی طبیعی‌گرایانه نامید. از این‌رو، علتهایی غیر از علیت طبیعی قابل تصور است. حال اگر بخواهیم جهان طبیعی را بر پایه علیت توصیف کنیم، باید توضیحی از علیت طبیعی در اختیار داشته باشیم تا با علیت مربوط به مثلاً آفرینش متفاوت باشد. نخستین راهی که برای این کار به نظر می‌رسد، تبیین بر اساس علم است، یعنی علیت تحت قوانین علمی. این تعریف نیز مثل آن‌چه درباره تعریف اشاره‌ای توضیح داده شد، یک رویکرد معرفت‌شناختی است. بدین ترتیب، دیگر نیازی به تعریف ویژگی‌های طبیعی بر اساس علیت نیست.

سوم این‌که ویژگی‌های طبیعی در زمان و مکان تحقق می‌یابد. یکی از مشکلات این دیدگاه آن است که بر اساس تصور افلاطونی از ویژگی و ویژگی‌ها در فضا - زمان نیستند. افلاطونیان به وجود ویژگی‌های طبیعی نیز اعتقاد دارند؛ از این‌رو، ویژگی‌های طبیعی نیز، بر اساس تصور افلاطونی، در زمان و مکان تحقق نمی‌یابد. البته، اعیانی که مصداق بخش ویژگی‌های طبیعی هستند در فضا و زمان هستند، اما حتی کسانی که ویژگی‌های اخلاقی را ناطیعی می‌دانند، معتقدند که اعیانی که مصداق ویژگی‌های اخلاقی هستند، در فضا و زمان هستند. مثلاً، یک انسان خوب، در فضا و زمان خاصی است و یک کار خوب، در فضا و زمان خاصی اتفاق می‌افتد. یکی از راه‌های گریز از این مسئله آن است که بگوییم که جهان طبیعی از اموری زمانی مکانی تشکیل شده است که ویژگی‌هایی در آن وجود دارند که برای ارائه یک «توضیح کامل طبیعی‌گرایانه» از آن امور، به آن ویژگی‌ها نیاز داریم، ولی همان‌طور که در تعریف قبلی مشاهده شد، این دیدگاه نیز وابستگی زیادی به «توضیح طبیعی‌گرایانه» از جهان دارد و در نتیجه، نیازی به این تعریف نیست.

چهارم این‌که ویژگی‌های طبیعی ویژگی‌های مادی یا مبتنی بر علم فیزیک هستند. البته، منظور از فیزیک، فیزیک موجود نیست، بلکه علمی است که در نهایت، رفتار ماده را توضیح خواهد داد. مشکل این پیشنهاد آن است که حیطه ویژگی‌های طبیعی را بسیار محدود می‌کند. نیازی نیست که

طبیعی‌گرایی اخلاقی را آنقدر ضیق تعریف کنیم که مادی‌گرا یا فیزیکالیست باشد. طبیعی‌گرایانِ ناتقلیل‌گرا معتقدند که ویژگی‌های اخلاقی می‌توانند با وجود این که ویژگی‌هایی طبیعی هستند، قابل تقلیل به ویژگی‌های فیزیکی نباشند.

دسته چهارم ویژگی طبیعی را با معرفت‌شناسی تعریف می‌کنند. براساس این رویکرد، جهان طبیعی جهانی است که توسط علوم طبیعی بررسی می‌شود و ویژگی‌های طبیعی ویژگی‌هایی هستند که در علوم طبیعی مورد بحث قرار می‌گیرند. به نظر کوپ، دلیل توسل به علوم طبیعی آن است که قابل‌اعتمادترین منبع معرفت تجربی است، ولی می‌توان معرفتی تجربی داشت که از علوم طبیعی به دست نمی‌آید. دانستن نام خیابان‌ها، نام و روش پخت غذاها، قیمت دلار و علم به این که در حال درد کشیدن هستیم، مثال‌هایی از این نوع معرفت تجربی هستند. از این رو، لازم است برای تعریف طبیعی‌گرایی براساس علوم طبیعی و نه معرفت تجربی، استدلال‌های قانع‌کننده‌ای اقامه شود. برخی از ویژگی‌های طبیعی در علوم طبیعی مورد بحث قرار نمی‌گیرند؛ مثلاً، اگر ویژگی‌های ذهنی دارای تأثیر علی ذاتی نباشند، در علوم طبیعی نقشی بازی نخواهند کرد، ولی باید طبیعی تلقی شوند. از این رو، طبیعی‌گرایی با علم‌گرایی یکی نیست. این نقد کوپ به تعریف طبیعی‌گرایی براساس علوم طبیعی، نقدی جدی است که به دیدگاه اولیه شیفر-لندئو (که در ادامه بیان خواهد شد) نیز وارد است (Copp, 2007, pp. 36-39).

تعریف جهان طبیعی به جهانی که می‌توان به آن معرفت تجربی داشت، معیار معرفت‌شناسانه‌ای است که مشکلات تعریف ویژگی‌های طبیعی براساس علوم طبیعی را ندارد. از این رو، از آن قابل قبول‌تر است، ولی حتی اگر از نقدهای احتمالی که می‌تواند متوجه خود این دیدگاه باشد صرف‌نظر شود، باید بتوان نشان داد که ویژگی‌های طبیعی و ناطبیعی چه تفاوت‌های متافیزیکی با یکدیگر دارند؛ زیرا باید تفاوتی در هستی‌شناسی آن‌ها وجود داشته باشد تا سبب تفاوت در روش‌های شناخت آن‌ها باشد. همان‌طور که شیفر-لندئو نیز معتقد است (Shafer-Landau, 2003, p. 61)، جوهر این تمایز، جنبه متافیزیکی آن است و جنبه‌های معرفت‌شناختی باید فرع بر این جنبه باشد.

۳. ویژگی‌های طبیعی نزد برخی از فیلسوفان

درباره محتوای ناطبیعی‌گرایی و طبیعی‌گرایی اختلاف نظر فراوان است، ولی «توافق فراگیری وجود

دارد که توضیح مور^۱ از خوبی در کتاب مبانی اخلاق^۲ [*Principia Ethica*]، الگویی پذیرفته‌شده از دیدگاه ناطبعی‌گرایی است» (Ridge, 2014). از این رو، توضیح او از ویژگی‌های طبیعی، شایسته بررسی است. مور در نخستین ویرایش کتاب مبانی اخلاق خود، در سال ۱۹۰۳، تلاش می‌کند فرق امور طبیعی با امور ناطبعی را روشن سازد. او در چند جا به این مسئله اشاره می‌کند، ولی در مقدمه ویرایش دوم این کتاب که پس از مرگش چاپ شد، این تلاش را به نحو ناامیدکننده‌ای مغشوش می‌داند (Moore, 1993, p. 13). نزدیک‌ترین تعریفی که ویژگی‌های موجود در ذهن مور را پوشش می‌داده است، در صفحه ۹۲ ذکر شده است. در این صفحه، مراد مور از طبیعت، هنگامی که درباره طبیعتی‌گرایی صحبت می‌کند، آن چیزی است که موضوع علوم طبیعی و روان‌شناسی است. (Moore, 1993, pp. 13-14). این که مور نمی‌تواند به تعریف بدون اشکالی از ویژگی طبیعی برسد و تلاش خود را مغشوش می‌داند، می‌تواند نشان از پیچیدگی این تمایز داشته باشد.

بالدوین معتقد است که طبیعی بودن مساوی است با داشتن قوه تبیین (Baldwin, 1985, pp. 33-35). روشن است که نقدهایی که در بالا به تعریف ویژگی‌های طبیعی بر اساس قوه تبیین وارد شد، بر دیدگاه بالدوین نیز وارد است.

اشکال دیدگاه بالدوین که کارگیل هم به آن اشاره کرده است، آن است که به نتایج عجیبی می‌انجامد. او معتقد است که پوزیتیویست‌ها برای ارزیابی‌ها و احکام اخلاقی، جایگاه علی قائل نیستند و در نتیجه آن‌ها را طبیعی گرا نمی‌داند (Baldwin, 1985, p. 35). بالدوین، افلاطون و کانت را طبیعی گرا می‌داند؛ زیرا آنان معتقدند که حالات فیزیکی ما به‌نوعی در ساختار اخلاقی ما مؤثر است. کارگیل به‌درستی یادآور می‌شود که نه افلاطون و ویژگی هماهنگی روح را مساوی خوبی می‌دانست و نه کانت ویژگی اراده داشتن را و از همین رو، بالدوین در اشتباه است.^۳

یکی از تعریف‌ها برای ویژگی طبیعی آن است که ویژگی‌های طبیعی آن دسته از ویژگی‌ها هستند که به نحو تجربی / پسینی قابل تحقیق‌اند. بالدوین این تعریف را رد می‌کند. او دو دلیل برای رد این تعریف اقامه می‌کند. نخستین دلیل آن است که این تعریف موجب می‌شود که تمایز

1. Moor

۲. ترجمه غلامحسین توکلی و علی عسگری یزدی از این کتاب با ویراستاری مصطفی ملکیان، توسط انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (قم) و انتشارات سمت (تهران) در سال ۱۳۸۸ چاپ شده است.

۳. برای بحث کامل‌تر درباره این تقسیم‌بندی، نک: (Cargile, 1989, p. 147-148)

طبیعی / ناطبعی یک تمایز معرفت‌شناختی شود، اما مور با تمایز معرفت‌شناختی به شدت مخالفت کرده است. بالدوین این دلیل را دلیل ضعیفی می‌داند، ولی واقعیت آن است که این دلیل، دلیل ضعیفی نیست و صرف‌نظر از دیدگاه مور، معیار ارائه‌شده برای تمایز طبیعی / ناطبعی باید به تفاوت‌های هستی‌شناسانه این دو نیز اشاره کند. دلیل دوم بالدوین آن است که بر اساس این تعریف، ناطبعی مساوی است با ناتجربی و به نظر می‌رسد این موضع، ناطبعی‌گرایانی را که می‌خواهند واقع‌گرا باشند، در معرض یک انتخاب ناخوشایند قرار می‌دهد. آنان باید یا شهودهای عقلانی واقعیات اخلاقی را بپذیرند، یا به ناواقع‌گرایی اخلاقی تن دهند (Baldwin, 1985, pp. 33-35).

به نظر کارگیل، ادعای بالدوین مبنی بر ناخوشایند بودن انتخاب شهودهای عقلانی واقعیات اخلاقی، قابل مناقشه است. عقل‌گرایان - برخلاف تجربه‌گرایان - معتقدند که یک واژه می‌تواند بیانگر یک ویژگی باشد، بدون این که آن ویژگی قابل کسب از تجربه باشد. شهود عقلانی، بازشناسی حضور یک ویژگی است که درک آن از طریق تجربه ناممکن است. کارگیل معتقد است که مراد مور از شهود عقلانی اینست و مور در این مورد درست فکر می‌کند (Cargile, 1989, pp. 146-147).

به اقتضای کارگیل، می‌توان ادعای ناخوشایند بودن انتخاب شهودهای عقلانی را نادرست دانست. کارگیل، در تحلیل دیدگاه بالدوین، دیدگاه نقد شده توسط بالدوین را که بر اساس آن یک امر طبیعی برابر است با امر تجربی، سازگارترین تعریف با دیدگاه‌های مور می‌داند. البته، از نظر او، اشتباه است که فکر کنیم که واژه «تجربی» از شفافیت کافی برخوردار است. تجربه‌گرایان منطقی در ارائه یک صورت‌بندی قابل قبول از معیار معناداری با موانعی جدی مواجه بودند. باوجود این موانع، هم در تقریر اولیه لاک، بارکلی و هیوم و هم در نهضت قرن بیستم، تأکید بر ساختن معنا از «مشاهده»، به نظریه «داده‌های حسی^۱» دربارهٔ منبع اولیهٔ معنا منجر شد. مور نیز به تصور تجربه‌گرایانه از معنای برخی از واژه‌ها تعلق خاطر داشت و معتقد بود که چنین تصویری برای واژه «خوب» قابل کاربرد نیست. بدین دلیل بود که او می‌گفت که این واژه حاکی از یک ویژگی ناطبعی است (Cargile, 1989, pp. 142-146).

صرف‌نظر از این که تعریف ویژگی طبیعی بر اساس قابل شناخت بودن از طریق تجربه، خالی از ابهام نیست و کارگیل تلاش زیادی می‌کند تا ارجحیت تفسیر خود بر دیگر تفسیرها را نشان دهد،

1. sense datum

این تعریف کارگیل مشکل جدی دیگری نیز دارد. او حتی بحثی کلی راجع به این مسئله نمی‌کند که چه تفاوت متافیزیکی بین این دو نوع ویژگی وجود دارد. باوجود این که کوپ نقص‌های آن دسته از معیارهای متافیزیکی را که تاکنون مطرح شده‌اند، نشان داده است، ولی این به معنای عدم اهمیت ارائه یک معیار متافیزیکی برای تمایز این دو نیست. از این رو، اگرچه این معیار، جنبه معرفت‌شناختی تمایز مورد نظر را به‌خوبی بیان می‌کند، باید برای تکمیل معیار تمایز، درباره جنبه‌های متافیزیکی آن نیز سخن گفت.

کوپ، مانند کارگیل، معتقد است که نویدبخش‌ترین مشخصه‌ای که مور درباره طبیعی‌گرایی معرفی کرده، نخستین مشخصه‌ای است که در کتاب مبانی اخلاق معرفی کرده است. او گفته است که براساس طبیعی‌گرایی اخلاقی، اخلاق یک علم تجربی یا تحصّلی است، یعنی نتایج اخلاقی از طریق مشاهدات تجربی و استقراء حاصل می‌شوند (Copp, 2007, p. 35).

کوپ بین ویژگی‌های طبیعی و ناطیعی، از طریق نحوه دسترسی معرفتی به آن‌ها تمایز قائل می‌شود. او معتقد است که یک ویژگی، طبیعی است، اگر و تنها اگر تمام گزاره‌های تألیفی مربوط به مصادیق آن که قابل شناخت هستند را بتوان از طریق تجربه، شناخت و طبیعی‌گرایی اخلاقی بدان معناست که ویژگی‌های اخلاقی ویژگی‌های تجربی هستند.

۴. ویژگی‌های طبیعی نزد شیفر-لندئو

شیفر-لندئو معتقد است که برای شناخت حوزه طبیعت دو مسیر وجود دارد. مسیر اول تلاش می‌کند برخی از وجوه ممیزه طبیعی (که ذاتاً واجد تمام خصوصیات طبیعی است و فاقد هرگونه خصوصیات غیرطبیعی است) را با وجوهی دیگر یکی بداند که براساس آنها، وجوه دسته اول «طبیعی» تلقی می‌شوند. رویکرد دوم وابسته به رشته‌های علمی است که امر طبیعی را موضوع رشته‌های علمی مختلفی می‌داند.

شیفر-لندئو ابتدا روش اول را از نظر می‌گذراند. براساس این روش، چیزی طبیعی است که لزوماً، ... باشد. او تلاش می‌کند گزینه‌هایی برای پر کردن جای خالی در این سؤال بیابد. اکثر معیارهایی که بررسی می‌کند، معیارهایی متافیزیکی برای تمایز بین طبیعی و ناطیعی هستند، ولی برای هر یک از این گزینه‌ها مثال نقضی پیدا می‌کند و نتیجه می‌گیرد که این گزینه معیار مناسبی نیست.

او اعتراف می‌کند که تحلیل فوق، یک توضیح جامع نیست. شاید جنبه‌های دیگری وجود داشته باشند که از عهده تعریف ویژگی طبیعی برآیند، ولی مدعی است که هنوز نامزد نویدبخشی را برای این کار نیافته است. در فقدان چنین جنبه‌ای، او پیشنهاد می‌کند که پیرو اغلب نویسندگان این حوزه باشیم و طبیعی‌گرایی را با توسل به رشته‌های علمی تعریف کنیم. طبیعی‌گرایی، به‌عنوان دیدگاهی متافیزیکی دربارهٔ طبیعت ویژگی‌ها، مدعی است که تمام ویژگی‌های واقعی آنهاپی هستند که در قرائت‌های کامل علوم طبیعی و اجتماعی می‌توان برای آن‌ها جایگاه مستحکمی در نظر گرفت (Shafer-Landau, 2003, pp. 58-59). با توجه به این‌که طبیعی‌گرایان، همه ویژگی‌های واقعی - از جمله ویژگی‌های اخلاقی - را ویژگی طبیعی می‌دانند و ویژگی‌های طبیعی از نظر آنان ویژگی‌هایی هستند که قابل تحقیق علمی هستند. اگرچه شیفر-لندئو این دیدگاه را دیدگاهی متافیزیکی می‌داند، تمایزی که براساس این دیدگاه، بین ویژگی‌های طبیعی و ناطیعی ایجاد می‌شود، تا حد زیادی متأثر از جنبه‌های معرفت‌شناختی است. شیفر-لندئو نیز، چنان‌که پیشتر اشاره شد، از فقدان یک تفاوت هستی‌شناسانه اساسی چندان خرسند نیست و معتقد است که ویژگی‌هایی واقعی وجود دارند که قابل تحقیق در علوم نیستند. او توضیح نداده است که چه تفاوت اساسی هستی‌شناسانه‌ای سبب می‌شود که ویژگی‌های ناطیعی قابل تحقیق علمی نباشند.

تعریف ویژگی طبیعی با رشته‌های علمی مشکلاتی در پی دارد. نخستین مشکل که توسط کوپ توضیح داده شده است، در خلال توضیح دیدگاهش روشن شد. از این نکته می‌توان به مسئله‌ای دیگر نقب زد. کوپ پس از نقد معادل گرفتن ویژگی‌های طبیعی با ویژگی‌هایی که در رشته‌های علمی بررسی می‌شوند، پیشنهاد می‌کند که ویژگی‌های طبیعی، همان ویژگی‌های تجربی هستند. شیفر-لندئو، گرچه در بحث تمایز اخلاق و علم به این گزینه اشاره می‌کند، این گزینه را در اینجا اصلاً مورد بحث قرار نمی‌دهد.

دومین و سومین اشکال، به‌اندازه اشکال اول اهمیت ندارند، ولی در کنار اشکال اول، انگیزه بیشتری برای کنار نهادن معیار موردنظر شیفر-لندئو ایجاد می‌کنند. دومین اشکال آن است که فیلسوفان علم همگی واقع‌گرا نیستند (Chakravartty, 2017). هرچند ممکن است شیفر-لندئو در

۱. او معتقد است که حقایق بنیانی اخلاق را می‌توان از طریق پیشینی کشف کرد، ولی حقایق علمی را نمی‌توان. نک: (Shafer-

علم واقع‌گرا باشد، بهتر است برای تشخیص ویژگی‌های اخلاقی طبیعی که ویژگی‌هایی واقعی تلقی می‌شوند، به ویژگی‌هایی اشاره کند که در واقعی بودن آن‌ها تردیدی وجود ندارد.

اشکال سوم آن است که فیلسوفان علم، بر سر مرزهای علم نیز توافق ندارند. در فلسفه علم، مرزهای علم در بحث از مسئله ملاک تمیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. مسئله ملاک تمیز برای تمیز نهادن بین علم و شبه‌علم مورد بحث قرار می‌گیرد، ولی برخی از فیلسوفان قبول ندارند که بتوان بین علم و شبه‌علم تمایز ایجاد کرد (Hansson, 2017).

نکات فوق نشان می‌دهد که رشته‌های علمی مرزهای مشخصی ندارند. از این رو، اگر ویژگی‌های طبیعی اخلاقی را همان ویژگی‌هایی بدانیم که در رشته‌های علمی مطرح هستند، تعریفی که ارائه داده‌ایم، خالی از ابهام نیست. شیفر-لندئو به مشکل اول و دوم پرداخته است، ولی تا اندازه‌ای به مشکلات تعریف خود که می‌توان با استفاده از مسائل موجود در فلسفه علم مطرح کرد واقف است. از این رو، عنوان می‌کند که «البته، ادامه این مسیر تنها به این سؤال منتهی خواهد شد که چه چیزی را می‌توان علم طبیعی یا اجتماعی دانست و تاکنون صرفاً قدم‌های اندکی در روشن‌سازی این مفاهیم برداشته شده است. با این وجود، بحث‌های موجود، به‌ویژه در حوزه اخلاق، فهمی ظاهری از علوم را پیش‌فرض می‌گیرند. فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و نجوم جزء رشته‌های علمی به حساب می‌آیند، ولی طالع‌بینی علم محسوب نمی‌شود. اقتصاد، جامعه‌شناسی و برخی از اشکال مردم‌شناسی داخل حوزه علم قلمداد می‌شوند، ولی نقد ادبی را خارج از حوزه علم می‌دانند. نمادشناسی نیز همین‌طور. حال سؤال اینجاست که موقعیت اخلاق در این جغرافیا چیست. بسیاری از افراد معتقدند که اخلاق، استانداردهای ورود در حوزه علم را احراز نمی‌کند» (Shafer-Landau, 2003, p. 59).

با توجه به ابهام موجود در تعریف مرزهای علم، به نظر می‌رسد بهترین معیار معرفت‌شناختی برای تمایز طبیعی / ناطیعی، آن باشد که ویژگی‌های ناطیعی از طریق پیشینی قابل شناختند. اگرچه کواین نشان داده است که تفاوت در مصادیق امور قابل شناخت از طریق معرفت‌پسینی-پیشینی تفاوت کاملاً روشنی نیست (کواین، ۱۳۷۴)، ولی در تعریف پسینی-پیشینی ابهامی وجود ندارد، درحالی‌که در تعریف علم، اجماع وجود ندارد. این نکته نیز انگیزه بیشتری ایجاد می‌کند تا معیار معرفت‌شناختی طبیعی بودن یک ویژگی را، امکان معرفت تجربی / پسینی به ویژگی‌های طبیعی بدانیم. شیفر-لندئو بعدها اظهار می‌کند که ای ادعای اصلی ناطیعی‌گرایان که حقایق اخلاقی ناطیعی

وجود دارد، نسبت به توضیح خاصی از تمایز طبیعی / ناطیعی حساس نیست و با انواع توضیحاتی که درباره این نوع تمایز داده شده است (تفسیر روش‌شناسانه، متافیزیکی و معرفت‌شناختی) می‌تواند قرین باشد. البته، خود شیفر-لندئو تفسیر متافیزیکی را ترجیح می‌دهد، ولی تفسیر مورد نظر وی، نه شرایط لازم این تمایز را مشخص می‌کند و نه شرایط کافی آنرا. روش او آن است که دو فهرست تهیه کند. نخستین فهرست شامل واژه‌هایی است که اکثر افراد، آن‌ها را طبیعی می‌دانند. ممکن است دلیل آن‌ها این باشد که این واژه‌ها به لحاظ تجربی قابل فهم‌اند، یا در علم نقش تبیینی بازی می‌کنند یا دلایل دیگر. واژه‌هایی که در فهرست اول جای نمی‌گیرند، به فهرست دوم که برای واژه‌های ناطیعی در نظر گرفته شده است، منتقل می‌شوند.

وی حتی معتقد نیست که این رویکرد مستلزم آن است که واژه‌های فهرست اول (مثلاً در صورت درست بودن ایده آلیسم بارکلی)، به هستارهای طبیعی و واژه‌های نوع دوم (مثلاً در صورت درست بودن تقلیل‌گرایی)، به هستارهای ناطیعی ارجاع می‌دهند، بلکه این فهرست‌ها صرفاً نقش راهنمای کلی را برای شناخت نامزدهای مناسب هستارهای طبیعی و ناطیعی ایفا می‌کنند. به علاوه او معتقد است که ممکن است این روش تمایز، منجر به این نتیجه شود که فهرست هستارهای ناطیعی خالی بماند. البته، او مدعی است که دلایل بسیار خوبی برای این باور دارد که مفاهیم اخلاقی وجود دارند و برخی از آن‌ها ناطیعی هستند (Cuneo, Terence & Shafer-Landau, 2014, pp. 3-5).

از آنجا که هدف شیفر-لندئو در این مقاله تعیین روش تمایز طبیعی از ناطیعی نیست و در اینجا تنها کلیات بحث را مطرح کرده است، نظر اظهارشده توسط او برای تشخیص امور طبیعی از ناطیعی هیچ کمکی نمی‌کند. طبیعتاً اگر شیفر-لندئو روشی برای دسته‌بندی ویژگی‌ها می‌شناسد، باید آن روش را معرفی کند. در این صورت، آن روش باید جایگزین این معیار شود. اگر روشی وجود ندارد، تمایز طبیعی / ناطیعی با این معیار، امری دل‌خواهی خواهد شد. شیفر-لندئو به این بحث پرداخته است، ولی پاسخ او می‌تواند این باشد که می‌توان با استفاده از شهودهای جزئی انسان‌ها درباره این که ویژگی‌های طبیعی کدام‌اند و معیارهای کلی انتخاب این ویژگی‌ها، در یک موازنه اندیشه‌ورزانه، به معیارهای تقیح شده تری دست‌یافت. او، به دلیل آن که مفصلاً به این بحث پرداخته، از میان معیارهایی که توسط متفکرین مختلف ارائه شده است، هیچ کدام را برای ورود به فرایند موازنه اندیشه‌ورزانه معرفی نکرده است. او به ذکر این نکته اکتفا کرده است که فهرست حاصل از شهودهای جزئی، می‌تواند نقش راهنمای کلی را ایفا کند.

۵. نقد دیدگاه شیفر-لندئو

فرااخلاق شیفر-لندئو دست او را در ارائه معیاری که بر اساس آن ویژگی‌های طبیعی و ناطیعی تفاوت هستی‌شناسانه اساسی داشته باشند، چندان باز نمی‌گذارد. وقتی شیفر-لندئو دیدگاه خود را با طبیعی‌گرایان ناتقلیل‌گرا مقایسه می‌کند، تفاوت متافیزیکی بسیار ناچیزی بین این دو دیدگاه می‌بیند و تنها تفاوت‌های معرفت‌شناسانه این دو دیدگاه را مهم می‌شمارد (Shafer-Landau, 2003, pp. 64-65). او معتقد است که ویژگی‌های اخلاقی تماماً از ویژگی‌های طبیعی تشکیل شده‌اند (Shafer-Landau, 2003, pp. 74-76). از این رو، نظریه او فاقد این امکان است که تفاوتی متافیزیکی بین ویژگی‌های طبیعی و ناطیعی ایجاد کند. به عبارت دیگر، او نمی‌تواند توضیح دهد که ویژگی‌های اخلاقی ناطیعی مورد نظر او و ویژگی‌های اخلاقی طبیعی مورد نظر کسانی که به طبیعی‌گرایی ناتقلیل‌گرایانه قائل‌اند، از منظر متافیزیکی چه تفاوتی دارند و از همین رو، چاره‌ای ندارد جز این که مانند دیدگاه پیشین خود، یک معیار متکی به معرفت‌شناسی معرفی کند.

اگر شیفر-لندئو بخواهد یک معیار متافیزیکی برای تمایز ویژگی‌های طبیعی از ناطیعی ارائه دهد، باید افزون بر معرفت‌شناسی، متافیزیک ناطیعی‌گرایانه را نیز در دیدگاه خود وارد کند، یعنی باید نشان دهد که ویژگی‌های اخلاقی ناطیعی مورد نظر او و ویژگی‌های اخلاقی طبیعی مورد نظر طبیعی‌گرایان ناتقلیل‌گرا، از منظر متافیزیکی چه تفاوتی دارند. با فرض نظریه فعلی شیفر-لندئو، برای نشان دادن تمایز متافیزیکی ویژگی‌های طبیعی و ناطیعی، چند راه پیش روی او قرار دارد. با توجه به این که از نظر او ویژگی‌های اخلاقی تماماً از ویژگی‌های طبیعی تشکیل شده‌اند، ممکن است او ادعا کند که نحوه خاصی از ترکیب ویژگی‌های پایه طبیعی، به ویژگی‌های ناطیعی می‌انجامد و در غیر این صورت، تشکیل‌دهنده ویژگی‌های طبیعی دیگری خواهند شد. راه دوم آن است که ادعا کند که تنها برخی از ویژگی‌های پایه طبیعی تشکیل‌دهنده ویژگی‌های ناطیعی هستند و ویژگی‌های پایه طبیعی دیگر، تنها تشکیل‌دهنده ویژگی‌های طبیعی هستند.

راه سوم آن است که از این ادعا دست بردارد که ویژگی‌های اخلاقی منحصرأ از ویژگی‌های طبیعی تشکیل شده‌اند. شیفر-لندئو درباره راه اول اظهار نظر نکرده است. انتخاب راه سوم نیز به معنای رد نظریه اوست، از این رو، او نمی‌تواند این راه را اتخاذ کند، ولی او معتقد است که تنها برخی از ویژگی‌های پایه طبیعی تشکیل‌دهنده ویژگی‌های ناطیعی هستند و ویژگی‌های پایه طبیعی دیگر، تنها تشکیل‌دهنده ویژگی‌های طبیعی هستند (راه دوم).

از این رو، او باید به این سؤال پاسخ دهد که چرا این ویژگی‌های پایه و نه دیگر ویژگی‌های پایه، تشکیل‌دهنده ویژگی‌های نا طبیعی اخلاقی هستند. شیفر-لندئو این سؤال را در بحث‌های مربوط به عروض مطرح کرده و به آن پاسخ داده است. به نظر او پاسخ این سؤال را تنها می‌توان با تحقیقات گسترده اخلاقی یافت. یافتن محتوای ویژگی‌های توصیفی که پایه‌ای برای ویژگی‌های اخلاقی به حساب می‌آیند، تنها با مشارکت در بحث‌های مختلفی ممکن است که در اخلاق هنجاری درباره استانداردهای صحیح برای درستی، خوبی، فضیلت و غیره انجام می‌شود (Shafer-Landau, 2003, pp. 95-96). بدین ترتیب، با حفظ مبانی شیفر-لندئو، می‌توان ادعا کرد که بر اساس دیدگاه مختار در اخلاق هنجاری، می‌توان تمایز ویژگی‌های طبیعی از نا طبیعی را توضیح داد و فرااخلاق، به‌تثایی، قادر به توضیح این مطلب نیست. به نظر می‌رسد که این مسیر با حفظ مبانی شیفر-لندئو، ممکن است به نتیجه برسد؛ مثلاً، اگر شیفر-لندئو «اصل انسانیت» کانت را که یک اصل در اخلاق هنجاری است، به‌عنوان یک واقعیت نا طبیعی بپذیرد، در این صورت، آن دسته از ویژگی‌های توصیفی که مصداق رعایت این اصل هستند، می‌توانند ویژگی‌های پایه برای ویژگی‌های اخلاقی باشند. به نظر می‌رسد شیفر-لندئو مشکلی با پذیرش این اصل به‌عنوان یک واقعیت نا طبیعی نداشته باشد (Cuneo, Terence & Shafer-Landau, 2014, pp. 37-38).

ولی هنوز یک نقد اساسی به کلیت دیدگاه شیفر-لندئو، صرف‌نظر از نگاه او به تمایز ویژگی‌های طبیعی از ویژگی‌های نا طبیعی وارد است که نقد قابل قبولی است. با پذیرش این نقد، می‌توان راه سوم را انتخاب کرد. از نظر شیفر-لندئو واقعیات و ویژگی‌های اخلاقی، واقعیات و ویژگی‌هایی نا طبیعی هستند، ولی مصادیق آن‌ها منحصرراً از مصادیق واقعیات و ویژگی‌های طبیعی ساخته شده‌اند. بنابراین، هرچند دیدگاه شیفر-لندئو نا طبیعی گرایانه و ناتقلیل‌گرایانه است، اما واجد منابع کافی برای به‌دست دادن فهمی از جنبه‌های هنجاری واقعیات و ویژگی‌های هنجاری، مثل قوت دلیل‌دهی مطلق که واقع‌گرایان ستمبر^۱ به آن‌ها نسبت می‌دهند، نیست. افزون بر این، روشن

1. robust realists

فیتزپاتریک واقع‌گرایی ستمبر را مستلزم پذیرش تعهدات نا طبیعی گرایانه به همراه هنجاریت می‌داند. شرط استقلال از چارچوب مرجح، همراه با چهار مشخصه دیگر بیانگر واقع‌گرایی اخلاقی ستمبر از نظر فیتزپاتریک هستند: ویژگی هنجاری یا ارزیابانه غیرقابل تحویل کیفیات و واقعیات اخلاقی، عدم نسبییت اخلاق (به معنایی که هنوز هم به‌گونه‌ای معنادار، نکتزگرایی را مجاز بدانند)، خودمختاری اخلاق، و اطلاق الزامات اخلاقی.

نیست که این دیدگاه او چگونه با تعهدش به «هنجاریت ذاتی» اخلاق سازگار است. هنجاریت ذاتی اخلاق مستلزم وجود واقعیات اخلاقی است. براساس دیدگاه برخی از ناطیعی‌گرایان - برخلاف نظر شیفر- لندئو که در پیشتر بدان اشاره شد - مجموعه‌ای از واقعیات پایه طبیعی وجود ندارد که بتوانند تشکیل دهنده واقعیات اخلاقی باشند. شیفر- لندئو نیز توضیح نداده است که چگونه می‌توان از واقعیات طبیعی به واقعیات اخلاقی رسید. از این‌رو، واقع‌گرایانی که به هنجاریت ذاتی معتقدند و از جمله شیفر- لندئو، باید افزون بر رد تقلیل‌گرایی، تشکیل انحصاری از واقعیات طبیعی را نیز رد کنند و واقعیات و ویژگی‌هایی که از ابتدا غیرطبیعی هستند و از واقعیات و ویژگی‌های طبیعی تشکیل نشده‌اند را بپذیرند. طیفی از دیدگاه‌ها وجود دارند که این شرط را احراز می‌کنند. شیفر- لندئو می‌تواند با پذیرش یکی از این دیدگاه‌ها - بجای اعتقاد به تشکیل انحصاری ویژگی‌های اخلاقی از ویژگی‌های طبیعی - خود را قادر به توضیح تفاوت ویژگی‌های طبیعی از ویژگی‌های ناطیعی، براساس متافیزیک متفاوت این دو ویژگی کند. نویسنده این سطور معتقد است که دیدگاه فیتزپاتریک می‌تواند این تفاوت را براساس متافیزیک متفاوت این دو نوع ویژگی، تبیین کند.

فیتزپاتریک، با الهام از ارسطو واقعیت F را تعریف می‌کند و آن را واقعیت ارزیابانه غیرقابل تقلیلی می‌داند: برخی از شکل‌های رشد اخلاقی، یا انواعی از درک و حساسیت، بهتر از دیگر انواع می‌توانند به نقطه شروع مناسبی برای تأمل اخلاقی منتهی شوند. او از نوکانتی‌هایی مثل کورسگارد نیز تأثیر پذیرفته است و معتقد است که این واقعیت که عمل خطا، مستحق ترک کردن است، قابل تقلیل به یک واقعیت طبیعی نیست. فیتزپاتریک این واقعیت را واقعیت G می‌نامد. فیتزپاتریک برای بیان دیدگاه خود، از اتصاف «خوب» به یک مصنوع انسان شروع می‌کند. یک کامپیوتر به دلیل دارا بودن برخی از جنبه‌های طبیعی (منبای نتیجه‌گیری) خوب است (ویژگی منتجه)، ولی دلیل این خوب بودن، افزون بر آن جنبه‌های طبیعی، نیازمند وجود استانداردهایی برای «خوبی» است.

خوبی اخلاقی یک کنش نیز شامل برخی از ویژگی‌های طبیعی است، به‌علاوه استانداردهای مناسبی از خوبی برای کنش انسانی. این استانداردها، استانداردهایی عینی برای یک فاعل اخلاقی‌اند. وجود استانداردهایی برای خوبی اخلاقی کنش‌های انسان، یک واقعیت هنجاری ناطیعی است.

بنابراین، نمی‌توان مانند شیفر- لندئو گفت که واقعیات اخلاقی منحصرراً از واقعیات فیزیکی تشکیل شده‌اند. نه تنها واقعیات F و G واقعیاتی ناطیعی و غیرقابل تقلیل هستند، بلکه حتی واقعیات اخلاقی عادی نیز ناطیعی هستند، یعنی این‌که حداقل کاملاً از واقعیات طبیعی تشکیل نمی‌شوند،

بلکه شامل استانداردهایی برای خوب یا بد شناخته شدن جنبه‌های طبیعی آن واقعیت اخلاقی می‌شوند. این استانداردها از واقعیات طبیعی ساخته نشده‌اند.

فیتزپاتریک معتقد است که ارزش‌های عینی که تعیین‌کننده استانداردهای اخلاقی درست هستند، چیزی جز جنبه‌های عینی و ارزیابانه غیر قابل تقلیل یا هنجاری همین جهانی نیستند که مورد تحقیق تجربی قرار می‌گیرند؛ هرچند، این جنبه‌های ارزشی جهان - از نقطه نظر تحقیق تجربی - قابل مشاهده نیستند. بسیاری از واقعیات و جنبه‌های آشنای زندگی، رفتار و تجربه انسان که می‌تواند موضوع تحقیق تجربی قرار گیرد، مملو از ارزش‌اند و در نتیجه، برای ما منبع استانداردهای عینی «خوبی»‌اند، یعنی جهان تجارب انسانی، جهانی دو جنبه‌ای است (FitzPatrick, 2008, pp. 167-210). این دو جنبه هم به لحاظ متافیزیکی با یک‌دیگر متفاوت‌اند و هم به لحاظ معرفت‌شناختی. از این‌رو، با پذیرش این نظریه، می‌توان توضیح مناسبی از تمایز طبیعی / ناطیعی ارائه داد.

هرچند شیفر-لندنو هیچ‌جا به این نکته اشاره نکرده که از نظریه تشکیل انحصاری ویژگی‌های اخلاقی از ویژگی‌های طبیعی عدول کرده است، برخی از آثار متأخر اش این ظن را برمی‌انگیزد که با فیتزپاتریک هم‌دل است. او در جایی ادعا می‌کند که وقتی یک امر جزئی دارای کیفیت اخلاقی است، این کیفیت را در پرتو وجود استانداردهایی اخلاقی دارد که آن امر جزئی در برآوردن آن‌ها موفق یا ناموفق است. سپس اظهار می‌دارد که برخی از این استانداردهای اخلاقی نقاط ثابت اخلاقی هستند.... چنانکه پیش‌تر اشاره شد، او ادعا داشت که حقایق اخلاقی ناطیعی وجود دارند و این حقایق شامل نقاط ثابت اخلاقی می‌شوند.... از این مقدمات می‌توان نتیجه گرفت که از نظر وی، استانداردهای اخلاقی، حقایق ناطیعی هستند. شیفر-لندنو در پاورقی مربوط به توضیحات مقدمات استدلال واژگونی اظهار می‌کند: «فیتزپاتریک استدلال می‌کند که در اخلاق، استانداردها ناطیعی هستند، ولی استدلال او برای این ادعا و فهم او از استانداردها، با دیدگاه ما متفاوت است». این عبارت نیز به ابهام موجود درباره دیدگاه اخیر او دامن می‌زند (Cuneo, Terence & Shafer, 2014, pp. 17-22).

نتیجه‌گیری

تمایز بین ویژگی‌های طبیعی و ناطیعی، با ظهور نظریه مور اهمیت یافت. این تمایز برای تمایز بین

واقع‌گرایی طبیعی گرا و ناطیعی گرا اهمیت دارد. برای کسانی که واقع‌گرا نیستند، این تمایز اهمیتی ندارد. معیار ارائه‌شده توسط خود مور برای این تمایز، چندان روشن نیست. خود مور، به این ابهام معترف است. مفسرین نیز در تفسیر معیار مور، اختلاف نظر دارند. به‌علاوه، معیارهایی توسط دیگر متفکرین ارائه شده است که هرکدام از آن‌ها اشکالات مربوط به خود را دارند. شیفر-لندئو نیز دو معیار ارائه داده است که نمی‌توان آن‌ها را معیار قاطعی برای این تمایز دانست. او خود به ابهامات و اشکالات معیارهای ارائه‌شده واقف است. به نظر می‌رسد تعریف تمایز طبیعی/ناطیعی از طریق قابلیت شناخت تجربی امور طبیعی، کمترین مشکل را داشته باشد، ولی هر معیاری برای آن که معیار کامل و بدون عیب و نقصی باشد، باید توضیحی درباره جنبه‌های متافیزیکی این تمایز ارائه دهد. شیفر-لندئو یک معیار متافیزیکی ارائه داده است. این معیار، تهی است و ما را در یافتن ویژگی‌های ناطیعی کمک نمی‌کند.

اگر بخواهیم مبانی شیفر-لندئو را حفظ کنیم، با کمک اخلاق هنجاری می‌توان معیاری برای ویژگی‌های طبیعی یافت؛ مثلاً، اگر شیفر-لندئو «اصل انسانیت» کانت را - که یک اصل در اخلاق هنجاری است - به‌عنوان یک واقعیت ناطیعی بپذیرد، در این صورت، آن دسته از ویژگی‌های توصیفی که مصداق رعایت این اصل هستند، می‌توانند ویژگی‌های پایه برای ویژگی‌های اخلاقی باشند. به نظر می‌رسد شیفر-لندئو مشکلی با پذیرش این اصل به‌عنوان یک واقعیت ناطیعی نداشته باشد، ولی هنوز یک نقد جدی به فرا اخلاق شیفر-لندئو وارد است. هرچند دیدگاه شیفر-لندئو از نظر روش‌شناسی و معرفت‌شناسی غیر طبیعی‌گرایانه است، بر اساس متافیزیک واقعیات یا ویژگی‌های اخلاقی وی واقعیات و ویژگی‌های اخلاقی منحصرراً از واقعیات و ویژگی‌های طبیعی ساخته شده‌اند. بر این اساس، هرچند دیدگاه شیفر-لندئو ناتقلیل‌گرایانه است، واجد منابع کافی برای به‌دست دادن فهمی از جنبه‌های هنجاری واقعیات و ویژگی‌های هنجاری، نیست. با پذیرش دیدگاه‌هایی که از این نقد مصون‌اند، می‌توان معیاری برای تمایز طبیعی / ناطیعی در حوزه اخلاق یافت. یکی از این دیدگاه‌ها، دیدگاه فیتزپاتریک است که بر اساس آن بسیاری از جنبه‌های جهان که قابل تحقیق تجربی هستند، ذاتاً لبریز از هنجار نیز هستند.

فیتزپاتریک معتقد است که ارزش‌های عینی که تعیین‌کننده استانداردهای اخلاقی درست هستند، چیزی جز جنبه‌های عینی و ارزیابانه غیر قابل‌تقلیل یا هنجاری همین جهان نیستند، هرچند از نقطه نظر تحقیق تجربی قابل مشاهده نیستند. بسیاری از واقعیات و جنبه‌های آشنای

زندگی، رفتار و تجربه انسان که می‌تواند موضوع تحقیق تجربی قرار گیرد، مملو از ارزش و در نتیجه، برای ما منبع استانداردهای عینی «خوبی» اند و این بدان معناست که بسیاری از جنبه‌هایی که همیشه طبیعی می‌نامیدیم، هرگز صرفاً طبیعی نبوده‌اند. از این رو، جهان تجارب انسانی، جهانی دو جنبه‌ای است. این دو جنبه، هم به لحاظ متافیزیکی با یک‌دیگر متفاوت‌اند و هم به لحاظ معرفت‌شناختی. شیفر- لندنو در آثار متأخرش نظراتی را اظهار می‌کند که این ظن را برمی‌انگیزد که دیدگاهش به دیدگاه فیتزپاتریک نزدیک شده است، هرچند سخن او دارای ابهام است و ممکن است نتوان این نتیجه را از سخنانش گرفت.

فهرست منابع

- اورمن کواين ويلردون. (۱۳۷۴). دو حکم جزمی تجربه‌گرایی. بدیعی، منوچهر. ارغنون، (۷ و ۸). ص ۲۵۱-۲۷۸.

References

- Baldwin, T. (1985). Ethical Non-Naturalism. in *Experience in Analysis*, Ian Hacking (ed.). Cambridge: Cambridge University Press, 23-46.
- Cargile, J. (1989). What Is a Natural Property. *Philosophy*, Vol. 64 (248), 137-158
- Chakravartty, A. (2017). Scientific Realism. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2017 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/sum2017/entries/scientific-realism/>>.
- Copp, D. (2007). *Morality in a Natural World*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Cuneo, T. & Shafer-Landau, R. (2014). The Moral Fixed Points: New Directions for Moral Nonnaturalism. *Philosophical Studies* 171 (3), 399-443
- FitzPatrick, W. J. (2008). Robust Ethical Realism, Non-Naturalism, and Normativity. In: Shafer-Landau R, (Editor). *Oxford Studies in Metaethics*. Oxford: Oxford University Press, (3), 159-205.
- FitzPatrick, W. J. (2009). Recent work on ethical realism. *Analysis*, 69 (4), 746-760
- Hansson, S. O. (2017). Science and Pseudo-Science. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2017 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <<https://plato.stanford.edu/archives/sum2017/entries/pseudo-science/>>.
- Hare, R. M (1952). *The Language of Morals*. Oxford: Oxford University Press.
- Heil, J. (2004). *Philosophy of Mind: A Contemporary Introduction*. New York: Routledge.
- Lakatos, I. (1970). Falsification and the Methodology of Research program. pp 91-197 in Imre Lakatos and Alan Musgrave (eds.) *Criticism and the Growth of Knowledge*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lewis, D. (1983). New Work for a Theory of Universals. *Australasian Journal of Philosophy*, 61(4), 343-377.
- Little, M. (1994). Moral Realism II: Non-Naturalism. *Philosophical Books*, 35: 225-232.
- McLaughlin, Brian & Karen Bennett. Supervenience (2014). *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2014 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <<http://plato.stanford.edu/archives/spr2014/entries/supervenience/>>.
- McPherson, T. (2015a), "What is at Stake in Debates among Normative Realists?" *Noûs*.49: 123-146.
- McPherson, T. (2015b). Supervenience in Ethics. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2015 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <<http://plato.stanford.edu/archives/win2015/entries/supervenience-ethics/>>.
- Moore, G. E. (1903). Preface to the Second Edition. In *Principia Ethica*, ed. Thomas

Baldwin, Cambridge: Cambridge University Press.

- Moore, G. E. (1903). *Principia Ethica*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Popper, K. (1962). *Conjectures and refutations: The growth of scientific knowledge*. New York: Basic Books.
- Price, H. (2013). *Expressivism, Pragmatism and Representationalism*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ridge, M. (2014). Moral Non-Naturalism, *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2014 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <<http://plato.stanford.edu/archives/fall2014/entries/moral-non-naturalism/>>.
- Shafer-Landau, R. (2003). *Moral Realism: A Defense*. Oxford, Oxford University Press.
- Smith, M. (2004). *Ethics and the A Priori*. New York: Cambridge University Press
- Vallentyne, P. (1998). The Nomic Role Account of Carving Reality at the Joints. *Synthese*, (115), 171-198.

References in Arabic / Persian

- Orman Quine, W. V. (1374 SH), *Do Hukm-i Jazmi-i Tajrube Girayi (two dogmatic rules of empiricism)*. Translated by Manouchehr Badi'i. Arganun, Issue 7 & 8, pp. 251-278.

